

امام ابوحنیفه و عقلانیت معاصر

مسعود انصاری*

و قواعد فقه متناسب با زمانه تدوین گردد. باید بپذیریم که فقه در گستره فراخش نمی‌تواند بر اصول و قواعد لرزان بازایستد؛ بلکه سیر پیدایی اصول را می‌باید به‌دقت بازشناخت و متناسب با زمانه به تدوین آن پرداخت، ضمن آن‌که رواست که فقه نیز در دورن خویش تحولات عظیمی بپذیرد و به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین این تحولات می‌باید در قواعد و اصول فقه پدید آید.

با درنگ در این جستار می‌توان دانست که ابوحنیفه و فقه او در چه فضایی نقش تاریخی خود را آفریده و تا به امروز همچنان استوار مانده است، و این ظرفیت را نیز در خود دارد که تا قرن‌ها، در عمق و گستره وسیعی، پاسخگوی نیازهای پیروان خود و امت اسلامی و منشأ عظیمی در اصول و فقه باشد.

پیدایی متون بسیار ارجمندی از زمان صاحبین، محمد بن حسن شیبایی و قاضی ابویوسف، تا سده‌های بعد همچنان وامدار اندیشه ژرف، نگرش باز و فهم

نخواهیم رسید مگر آن‌که ضمن درک این واقعیت‌ها، از گذشته و سنت اسلامی نیز آگاهی کامل و فراگیر به‌دست آوریم. متأسفانه بخش عظیمی از استعداد های مشرق زمین یا غرقه در گذشته‌اند و یا این‌که خود را به امواج پرتلاطم تحولات عصر حاضر سپرده و گذشته را کاملاً فراموش کرده‌اند. و از نگاه و نظر صاحب این قلم، که نگرشی سنت‌گرایانه دارد، جامعه اسلامی نمی‌تواند به تأثیر از برخی جنبه‌های عقلانیت جدید، گذشته خود را فراموش کند و حق هم ندارد چنین بخواهد. فراموش نباید کرد که هیچ تمدنی را بر شالوده‌ای ناستوار بنا نساخته‌اند و هر بنای بی‌پایه، به اندک لرزشی دستخوش نابودی شده است.

بی‌تعارف بگویم، فقه اسلامی با در نظر گرفتن کلیت آن، اگر متناسب با زمانه پویا شود و بر اصول و قواعد استوار بنا گردد، این ظرفیت را در خود دارد که با جهان امروز، با تمام فراز و فرودهایش، آگاهانه روبه‌رو شود، به‌شرط آن‌که در بند پیش‌اندیشی‌های پنداری گرفتار نیاید، نقش تاریخی خود را بشناسد و اصول

از صاحب این قلم انتظار می‌رفت درباره عرفان، زهد و پارسایی، ورع و تقوا و خشوع و تواضع «امام اهل جهان و مقتدای خلقان، شرف فقها و عز علمای ابوحنیفه نعمان بن ثابت الخزاز، رضی‌الله‌عنه» (هجوری، کشف‌المحجوب: ۱۴۲)، سخن بگویم؛ چراکه او تنها شهسوار بی‌رقیب عرصه فقه و فقاہت بود، بلکه به گواهی بزرگان اهل معرفت در اصول طریقت نیز شأنی بلند داشت؛ اما نظر به اهمیت جایگاه فقاہت و تأثیری که او در تمدن اسلامی داشت، روا دیدم که درباره امام ابوحنیفه و جهان معاصر سخن بگویم.

در این باره، پرسش بنیادی این است که چه رابطه‌ای می‌توان بین نظرگاه‌های فقهی امام ابوحنیفه و واقعیت این عصر یافت. فقیهان امروزه در مقام تطبیق شریعت با چالش‌های بسیاری روبه‌رو هستند که بدون درک واقعیت‌های زمانه و تحولات پرشتاب عصر حاضر و پیدایی دانش‌های نوینی که پرسش‌های بسیار اساسی طرح کرده‌اند، نمی‌توان پاسخی متین را چشم داشت و به این پاسخ‌ها

* محقق و قرآن‌پژوه برجسته و مترجم قرآن به زبان فارسی.

در دو قرن دوم و سوم شدیداً متأثر از مفاهیمی است که ایشان وارد عرصه فقه کردند. مهم نیست که برخی از پیشوایان مخالف یا موافق ایشان باشند، مهم آن است که در کلیت امر در مسیر و منهج و روش ایشان قرار گرفتند، و خاستگاه این تحوّل عظیم فرهنگی نه شبه جزیره عربی و بین النهرین، بلکه ماوراءالنهر بود.

(خطیب بغدادی، تاریخ بغداد: ۳۳۳/۱۳)

بیشترین فضیلت ابوحنیفه در فهم نیازهای زمانه و تدوین مبانی دانش فقه نبود، بلکه در نگاهی بود که به تحولات آینده داشت و او به راستی بسیار پیشروتر از زمانه خویش می‌اندیشید. بنابر آنچه گفته شد، مهم‌ترین محورهای اندیشه فقهی ایشان که در زمانه ما به کار می‌آید از نظر می‌گذرد:

پوش بنیادی این است که چه رابطه‌ای می‌توان بین نظرگاه‌های فقهی امام ابوحنیفه و واقعیت این عصر یافت. فقیهان امروزه در مقام تطبیق شریعت با چالش‌های بسیاری روبه‌رو هستند که بدون درک واقعیت‌های زمانه و تحولات پرشتاب عصر حاضر و پیدایی دانش‌های نوینی که پوش‌های بسیار اساسی طرح کرده‌اند، نمی‌توان پاسخ‌هایی متین را چشم داشت و به این پاسخ‌ها نخواهیم رسید مگر آن که ضمن درک این واقعیت‌ها، از گذشته و سنت اسلامی نیز آگاهی کامل و فراگیر به‌دست آوریم.

در تاریخ تشریح. تقریباً همه محققان اتفاق نظر دارند که نوع نگرش امام ابوحنیفه به دانش فقه هم از حیث شکلی و هم از حیث محتوایی با آنچه پیش از آن رواج داشت، بسیار متفاوت بود و فقیهان پس از او نیز روشش را در هر دو زمینه پیش‌گفته تلقی به قبول کردند و تأثیرات زیادی از او پذیرفتند. از حیث شکلی آن بزرگوار را تدوین‌کننده مباحث فقهی تحت عناوین مشخص دانسته‌اند. با اندک درنگی در فقه تابعین به آسانی می‌توان دریافت که ابوحنیفه چگونه توانست مباحث فقهی را در طهارات، نماز و عبادات، ولاء، معاملات و مواردی

پیامی است که فقیهان امروز، از یک سو درمی‌یابند که عمق تأثیرات اندیشه‌های فقهی آنان تا چه اندازه بوده و از دیگر سو واقف خواهند شد که خود امروزه چه نقش حسّاس تاریخی‌ای را برعهده دارند و بر آن اساس نباید در بند تقلید محض گرفتار آیند و از اجتهادات جدید بیم داشته باشند؛ زیرا هیچ تمدنی بدون تحوّل صورت نپذیرفته است.

همانا پیشرفت عظیمی که در قرن دوم و سوم هجری در فقه پدید آمد در بستر تحولات عمیقی شکل گرفت؛ به‌عنوان نمونه درحالی‌که نگرش متن‌گرا داشت فرمانروایی خود را بر همه عرصه‌های دانش اسلامی می‌گستراند مبانی فقهی دانشی مرد بزرگی مانند ابوحنیفه توانست مسیر نوینی را فراروی تمدن اسلامی بگشاید. مهم این نیست که ابوحنیفه در کنار کتاب و سنت به رأی، اجتهاد، قیاس، استحسان قائل بود، بلکه مهم جسارت آن فقیه بزرگ در طرح این مسائل بود. باید در نظر داشت که آن بزرگوار هم خود تابعی بود و به محضر چهار تن از فاضل‌ترین صحابیان، یعنی انس بن مالک، عبدالله به ابی‌أوفی، سهل بن سعد ساعدی و ابوالطفیل عامر بن واثله رضی‌الله‌عنهم، رسیده بود. از اهل بیت نبوت، حضور امام زید بن علی، محمد بن علی، امام محمد باقر و امام جعفر صادق - رضی‌الله‌عنهم - را دریافت، و از تابعان از دانشمندانی مانند حماد بن ابی‌سلیمان، عطاء بن ابی‌ریباح، ابواسحاق سبعی و دیگران دانش آموخت. محققان، از صحابه و تابعان کسان دیگری را نیز ذکر کرده‌اند که ایشان هم از دانش آنان بهره‌مند شده و هم از آنان حدیث روایت کرده است. امام ابوحنیفه با درک عمیقی که از آیات و احادیث داشت، حقیقت و ماهیت دانش فقه را به درستی شناخت و دانست که نظر به تحوّل‌پذیر بودن این دانش، هرگز نمی‌باید در مرز دانسته‌های گذشتگان بازایستاد و از این‌رو توانست در نوع زندگی دینی مردم روزگار خویش و نیز پس از آن بسیار مؤثر افتد؛ به‌ویژه باید در نظر داشت که عصر شکوفایی فقهی

عمیق آن بزرگوار بوده است، اما باید به این حقیقت نیز اعتراف کنیم که نشستن بر سفره هر چه پررونق گذشتگان بدون درک مسئولیت خویش و روزگاری که در آن زندگی می‌کنیم، هم ستم به گذشتگان و هم ستم به نسل امروز است؛ حجم‌های بسیار را در ظروف محدود ریختن، هم از فریگی تحولات پیشین می‌کاهد و هم خود ظرفیتی نمی‌یابد.

باید بپذیریم که قرن‌هاست فقه و اصول در جهان اسلام در محاقی ژرف فرو رفته است و امروزه تنها از گنجینه‌های گذشته هزینه می‌شود. اگر مبانی پیدایی اصول فقه بازخوانی نشود و قواعد و اصولی متناسب با ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر این عصر وضع نگردد، نمی‌توان به اجتهاداتی دست یافت که با نیازهای واقعی زندگی در قرن بیست و یکم هم‌خوانی داشته باشد. تحولات زمانه را هیچ کس نمی‌تواند کنترل کند؛ به‌عنوان نمونه در زمینه فقه کیفری، امروزه دانش‌های نوینی از قبیل جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی کیفری، کیفرشناسی و دیگر علوم مرتبط جایگاه ویژه‌ای را یافته‌اند و فقیه بدون درک این واقعیات مسلم هرگز توانا نخواهد بود اجتهادات خود را بر پایه درستی استوار دارد. از دیگر سو تحولات همواره در پرتو پرداختن و طرح نظریه‌های نوین و تصحیح فرضیه‌های پیشین صورت می‌گیرد و می‌طلبد که اندیشمندان جهان اسلام به تبیین مبانی معرفتی خویش در این زمینه پردازند و بدانند که بدون شناخت و تبیین مبانی نظری نمی‌توان در عمل تحولات عمیقی پدید آورد. این حقیقت زمانی بهتر دانسته می‌شود که به درستی درک شود که پیشوایان فقه پس از گذشت یک سده از ظهور تمدن اسلامی چه ژرف در حقایق روزگار خویش اندیشیده‌اند و تا چه افق‌های بلندی به آینده نظر داشته‌اند.

پیشوایان بزرگی مانند امام ابوحنیفه رحمه‌الله را هم باید به‌دقت فهمید و هم باید پیامی را که نظرگاه‌های آنان در تاریخ تشریح اسلامی پدید آورده است به‌دقت دریافت؛ زیرا با درک چنین

سامان دهد.

۲ نوآوری ابوحنیفه تنها به تدوین دانش فقه منحصر نبود، بلکه ماهیت طرح مباحث فقهی را نیز واقعاً دگرگون ساخت؛ زیرا از یک سو فقه را از دایره روایت محض بیرون آورد، پس از آن با به رسمیت شناختن اجتهاد هم عمق بیشتری به این مباحث بخشید و هم دامنه فراخی را فراویش بازگشود، چنان‌که در تاریخ بغداد از زبان خود امام، مبانی فقهی‌اش چنین بیان شده است: «در جرعه اول به کتاب خدا فتوا می‌دهم و اگر حکمی را در کتاب خدا نیابم به سنت رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وسلم، اعتماد می‌کنم و اگر حکمی در کتاب و سنت بیان نشده باشد، به سخنان صحابیان نظر می‌کنم و قول هر صحابی‌ای را که خواسته باشم می‌پذیرم و قول هر که را بخواهم ترک می‌کنم، اما سخنان دیگران را بر قول آنان (صحابه) ترجیح نمی‌دهم، و اگر سخنانی از تابعان از قبیل ابراهیم، شعبی، ابن سیرین، حسن، عطا و ... نقل شده باشد، باید دانست که آنان به اجتهاد خود عمل کردند، من نیز مانند آنان به اجتهاد می‌پردازم و به اجتهاد خود عمل می‌کنم.» (همان: ۳۶۸) نکته مهم در این روایت نفس اجتهاد نیست، زیرا اجتهاد در آن زمان امری اجتناب‌ناپذیر بود و صحابیان و تابعان نیز در مواقع ضروری اجتهاد می‌کردند؛ اما فضل ابوحنیفه در آن است که اجتهاد را به رسمیت شناخت و در کنار قرآن و سنت و اقوال صحابیان و تابعان اجتهاد را به‌عنوان یکی از اصول استنباط یاد کرد و به آن عنوان بخشید و بیش از آن‌که خود این امر اهمیت داشته باشد، مبانی معرفتی و نظریه شناخت آن اهمیت دارد. ابوحنیفه به‌دقت از این حقیقت اطلاع حاصل کرد که فقه در ذات خود دانشی است که افزون بر دینی بودن، در حجم پدیده‌های با دنیای انسان هم مرتبط است و با توجه به آن‌که دنیای بشر در سایه واقعیات هر عصری شکل می‌پذیرد، می‌باید ظرفیت سیالی را برای پاسخگویی به اقتضانات هر عصری پدید آورد. با

درنگ در مجموع فتاوی‌ای ایشان می‌توان به این حقیقت پی برد که با توجه به میزان جنبه‌های دینی و دنیایی احکام شرعی، او توانست عبادات و مقدمات آن را جدای از معاملات و مناکحات و مواریث ذکر کند و فهم دقیق محتوای این دانش بود که روش تدوین مباحث فقهی را شکل داد و از این‌رو است که از امام شافعی نقل کرده‌اند: «الناس فی الفقه عیال علی ابی حنیفه»؛ مردم در فقه وامدار ابوحنیفه هستند. (کاسانی، بدایع الصنایع: ۵۹/۱) زیرا ابوحنیفه اندیشه‌ای را وارد فقه کرد که پیش از آن سابقه نداشته است؛ یعنی در این حد گسترده و روشمند، کسی به آن نپرداخته بود والا مبنای همه مباحثی که ابوحنیفه پایه اجتهاد خویش قرار داده به‌نحوی در قرآن و روایات منقول از پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وسلم، آمده است.

۳ حرمت نهادن به کرامت و آزادی انسان. مراد ابوحنیفه از رأی، اعتماد کردن و ارزش نهادن به کرامت انسان و آزادی‌اش در تصرفات مربوط به زندگی اوست که پیش از او و بیش از او در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مورد تأکید قرار گرفته بود، اما در موج‌گرایی به متن و جریان متن‌زدگی این نگرش رنگ‌باخته بود و ابوحنیفه در کنار دیگر مبانی، رأی و اجتهاد انسانی را به‌ویژه در هیئت جمعی آن که در اجماع و خردجمعی تحقق می‌یابد وارد استنباطات فقهی کرد و کسانی که در این‌باره با ابوحنیفه به

مخالفت برمی‌خیزند، به نظر می‌رسد جایگاه اندیشه و خرد و دانش انسانی و ارزش آن را در قرآن و سنت درک نکرده‌اند.

بررسی جایگاه خرد و اندیشه بشری به‌عنوان موهبتی الهی، به مجال گسترده‌تری نیاز دارد، اما در کوتاه سخن، در قرآن کریم در کنار حصول شناخت با خبر صادق، خود نیز به‌عنوان افزار جدایی‌ناپذیر مورد توجه است، چنان‌که منکران در قیامت می‌گویند اگر به اخبار صادق اعتماد داشتیم و یا به حکم خرد عمل می‌کردیم به این روزگار دچار نمی‌شدیم: «و قالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر» [ملک: ۱۰]؛ اگر در دنیا دعوت پیامبران را می‌شنیدیم و یا خرد می‌ورزیدیم، اکنون از دوزخیان نبودیم. بنابراین رأی انسانی اگر در والاترین مبحث اعتقادی که شناخت حقیقت است، از افزار راهیابی به‌شمار می‌رود، چگونه می‌توان بشر را از چنین نعمتی در تشخیص مصالح فردی و اجتماعی‌اش محروم ساخت، به‌ویژه آن‌که رأی از نگاه ابوحنیفه بسیار فراگیرتر از قیاس، استحسان و مصادیق دیگر است.

۴ فارغ از نوع نگرشی که ابوحنیفه به انسان و خرد او دارد و جایگاهی که برای استنباط او قائل است، در پاره‌ای از مباحث مبتلی به جهان امروز می‌طلبد که نظرگاه‌های او و مبانی استنباطش با رویکردی نوین مورد بازخوانی قرار گیرد و از این‌روی برخی فتاوی‌ای پیشروانه او از نظر می‌گذرد.

قضاوت زن: فارغ از قائل بودن صلاحیت قضاوت برای زن، درنگ در پشتوانه نظری و مبنای انسان‌شناسانه این حکم اهمیت بسیار دارد. ابوحنیفه رحمه‌الله در یک نگاه کلی اصل را بر برابری زن و مرد در کسب صلاحیت‌ها گذارده است و این موضوع به‌طور ویژه در حق مالکیت و حق قضاوت او آشکارتر می‌شود. برای ابوحنیفه این مهم است که محرومیت طیفی از جامعه از برخی صلاحیت‌ها می‌باید با پشتوانه‌ای قوی انجام پذیرد؛ بنابراین با

پیشوایان بزرگی مانند امام ابوحنیفه رحمه‌الله را هم باید به‌دقت فهمید و هم باید پیامی را که نظرگاه‌های آنان در تاریخ تشریح اسلامی پدید آورده است به‌دقت دریافت؛ زیرا با درک چنین پیامی است که فقیهان امروز، از یک سو درمی‌یابند که عمق تأثیرات اندیشه‌های فقهی آنان تا چه اندازه بوده و از دیگر سو واقف خواهند شد که خود امروزه چه نقش اساس تاریخی‌ای را برعهده دارند

مرجّح است».

با عنایت به اصولی که ابوحنیفه در قانون‌گذاری دینی پذیرفته و پیش از این عین عبارت او نیز نقل شد، هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که مبانی استنباط او اصولاً با دیگر فقهیان دین هیچ تفاوتی نمی‌کند مگر در روش اجتهاد. ابوحنیفه، رحمه‌الله، نیز مانند دیگر پیشوایان فقه بر این نکته تأکید می‌گذارد که کتاب و سنت دو منبع اصلی استنباط احکام در فقه اسلامی هستند، اما او معتقد است که در مقام استنباط احکام نباید در مرز ظاهر الفاظ و عبارات متن مقدّس [کتاب و سنت] بازیستاد، بلکه می‌باید در معانی عمیق و مفاهیم ژرف آن نیز اندیشه کرد. در عین حال افزون بر آن که در پذیرش حدیث و اعتبار آن بسیار سخت می‌گیرد، مدلول مفاهیم و معانی ژرف روایات را نیز در استنباط دخیل می‌داند و این عبارت از او زیانزد عام و خاص است که می‌گوید: «ما جاء عن الرسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم فعلی الرأس و العین و ما جاء عن الصحابه به اخترنا و ما کان من غیر ذلک فهم رجال و نحن رجال»؛ هر حدیثی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما برسد، بر سر و چشمان ما جای دارد، و آنچه که از اقوال صحابیان به ما رسیده است آنها را نیز می‌پذیریم، ولی در مورد آنچه که از دیگران به ما برسد [مواجهه ما با آن نظرات این است که] آنان افراد صاحب‌نظری بودند ما نیز صاحب‌نظر هستیم [و حق استنباط و اظهار رأی داریم]. «از این رو است که می‌بینیم دانشمند وقادی مانند ذهبی در حق او می‌گوید: «از اندیشه‌های شگرف برخوردار بود و او را می‌باید از ژرف‌اندیش‌ترین مردان روزگار خویش به‌شمار آورد که بر جزئیات امور، با استادی، چیرگی عظیمی داشت». (ذهبی، سیر أعلام النبلاء: ۴۰۳)

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان ویژگی‌های استنباط فقهی ایشان را در موارد زیر برشمرد:

(۱) ابوحنیفه و پیروان او مسائل فقهی را در ذات خود اموری معقول فرض می‌کردند که در مقام تأمین مصالح بندگان

عنصر نوگرایی یکی از مؤلفه‌های مهم فقه عراق به‌طور کلی و فقه ابوحنیفه به‌طور خاص بود و این ویژگی مهم را باید رمزگشای بسیاری از پیچیدگی‌های تطابق سنت اسلامی با واقعیات معاصر دانست؛ زیرا رهگذر نظرگاه‌های فقهی ابوحنیفه فضایی را بر اهل اندیشه گشود که می‌توان از آن منظر به بسیاری از چالش‌های امروز جهان اسلام پاسخ گفت.

خویش بر خود ولایت کامل دارد و هیچ کس حق نخواهد داشت این ولایت او را خدشه‌دار کند، و ولایت ولی او را امری استحسانی و اخلاقی می‌شمارد. (الشکعه، الاثمه الأریبه: ۱۹۴/۱) چنان‌که ملاحظه می‌شود، در فقه امام ابوحنیفه نگرش کلی او به شخصیت زن در همه عرصه‌ها و شئون فقهی تأثیرگذار است و آرا و فتاوی‌های حنفی ناگزیر متأثر از چنین نگرشی است.

مسئله ارتداد: درباره ارتداد نیز فقه حنفی با تسامح بیشتری به قضایا می‌نگرد و طلب توبه از مرد مرتد را نیکو می‌شمارد و به‌طور کلی قائل به کشتن زن مرتد نیست: «زن اگر از دین برگردد، خونش تباه نمی‌شود و در نظر ما فقیهان حنفیه، نباید او را کشت ...». (بدایع الصنایع: ۵۳۲/۹) عین این حکم در السیرالصفیر به نقل از امام ابوحنیفه رحمه‌الله نیز آمده است.

از مجموع روایات منقول از امام ابوحنیفه به‌دست می‌آید به‌رغم حرمت ویژه‌ای که برای رأی و خرد انسانی قائل است، هرگز آن را در استنباط احکام بر سنت قطعی‌الصدور نبوی ترجیح نمی‌دهد؛ برخی اهل ظاهر اطناب‌های بی‌بده‌ای در این‌باره گفته‌اند و این تهمتی است که از روی هوا و تعصب به آن بزرگوار نسبت داده‌اند، اما عالمان و پیشوایان اهل ظاهر دستخوش جوآفرینی‌ها و خشک‌اندیشی‌ها نشده‌اند؛ به‌عنوان مثال ابن‌حزم در «الأحكام» به‌صراحت تمام مقرر می‌دارد: «حنفیان هم‌داستان هستند که حدیث بر رأی

توجه به صلاحیت ذاتی زن حق قضاوت را به‌عنوان یک تکلیف انسانی برای او می‌پذیرد: «در مجموع زن بودن از شروط جواز تقلید نیست؛ زیرا زن اهلیت اصولی برای ادای شهادت را دارد، اما در باب حدود و قصاص که شهادتش پذیرفته نیست، نمی‌تواند قضاوت کند و اهلیت قضاوت، تابعی از اهلیت شهادت است». (همان: ۸۶) بنابراین ابوحنیفه در اموری که شهادت زن پذیرفته باشد، قضاوتش را نیز می‌پذیرد و به‌عبارت‌دیگر از نظر او قضاوت زن در امور مدنی پذیرفته است. در نتیجه از عبارت «فی الجملة / اصالتاً» که فقهیان حنفی به آن تصریح کرده‌اند، صلاحیت ذاتی زن برای امر قضاوت فهمیده می‌شود و نپذیرفته بودن قضاوت زن در حدود و قصاص امری عارضی و استثنایی است و با عفت و عاطفه او در تعارض قرار می‌گیرد و این امر نه آن‌که از قدر انسانی زن نمی‌کاهد بلکه با برداشتن چنین تکلیفی از دوش او عفت و عاطفه او را پاس می‌دارد و شخصیت مضاعفی به او می‌بخشد؛ زیرا در نگرش کلی او نمی‌توان کرامت ذاتی انسان و مقام جانشینی خدا را با برخی روایات ضعیف خدشه‌دار کرده و اراده او را در استیفای مقام خلیفه‌اللهی محدود ساخت.

در نگاه او مبانی کلی بیان‌شده در قرآن ضامن اراده ذاتی انسان و آزادی واقعی او و حق مالکیت مقدّسش است. یکی از محققان در این‌باره می‌گوید: «وقتی در برخی احکام فقه حنفی در رابطه با زنان نگاه می‌کنیم، پی می‌بریم که بسیار می‌کوشد درست مانند شخصیت مرد، شخصیت زن را نیز کاملاً پاس بدارد، اما از لابه‌لای ارزش‌های بنیادی که او را از ابتدال مصون می‌دارد. در فقه اسلامی به‌طور مشخص فقه حنفی، برای زن بالغ و عاقل، ولایت کامل بر نفس قائل شده و برای او همان حقوق مالی را ثابت می‌کند که برای مرد قائل است، و به او اراده‌ای مستقل می‌بخشد تا از طریق آن بتواند تصرفاتی را که شرع برای او در نظر گرفته اعمال بدارد ... ابوحنیفه بر این باور است که زن بالغ و عاقل در ازدواج

باید قانون‌گذاری شوند؛

(۲) در تشخیص درستی احادیث بسیار سخت می‌گرفت؛

(۳) دایره رأی و قیاس و استحسان را فراخ می‌انگاشت؛

(۴) کلی‌نگری در مبانی و جزئی‌نگری در مسائل؛ از این رو است که می‌بینیم در

روایات منقول از امام افزون بر وقایع اتفاق‌افتاده و رخدادهای نوظهور بسیاری

وقایع فرضی نیز ذکر شده که احتمال وقوع آن در آینده وجود دارد و این

ویژگی می‌تواند به گسترش و شمول مکانی و زمانی فقه کمک شایانی بکند.

(۵) نوگرایی؛ عنصر نوگرایی یکی از مؤلفه‌های مهم فقه عراق به‌طور کلی و

فقه ابوحنیفه به‌طور خاص بود و این ویژگی مهم را باید رمزگشای بسیاری

از پیچیدگی‌های تطابق سنت اسلامی با واقعیات معاصر دانست؛ زیرا رهگذر

نظرگاه‌های فقهی ابوحنیفه فضایی را بر اهل اندیشه گشود که می‌توان از آن منظر

به بسیاری از چالش‌های امروز جهان اسلام پاسخ گفت. ابوحنیفه با پذیرش

رأی، مجال را برای ورود اندیشه‌های تازه فراهم ساخت و در کنار تقدیس

سمع، خرد انسانی را در بالاترین مراتب، به‌عنوان موهبتی الهی ستود و در جامعه‌ای

که می‌رفت کمند سمع مطلق را همچنان بر گرده خویش داشته باشد، خرد را

از بند روایاتی که صحت آنها به ثبوت نرسیده بود، رها کند.

بنده عمیقاً معتقدم که با رجوع به مبانی درستی که ایشان پرداخت و ارائه کرد، با

رهیافتی نوین می‌توان به قضایای معاصر نگرست و با وضع قواعد جدید به

مباحث گسترده‌تری در بستر فقه اسلامی پاسخ گفت.

(۶) توسعه قضایای فرضی و تقدیری؛ ابوحنیفه و شاگردانش می‌دانستند که

گسترده نفوذ احکام فقهی را می‌باید بیشتر از مسائلی برد که در زمان آنان

مطرح بود. البته چنین نگرشی پیش از او نیز در مکتب فقهی تأثیرپذیرفته از

نظرگاه‌های ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه کاملاً شناخته شده بود، اما از وقتی جایگاه

فقهی ابوحنیفه در تمدن اسلامی شناخته شد، شاهد طرح مسائل بسیار فرعی‌تری

در محدوده‌ای گسترده هستیم. در این نظرگاه کاملاً پذیرفته شده بود که با

فرض قضایای احتمالی می‌توان دانش فقه را از زمانه خویش پیشتر برد و نه تنها

به مباحث نوظهور بلکه می‌باید به مباحث مستبعد پرداخت.

از نگاه بنده چنین نگرشی چند اثر بسیار مهم داشت، نخست آن‌که بر عمق و غنای فقه اسلامی افزود و مباحث

بیشتری را در قلمرو این دانش قرار داد و از آن گذشته وقتی چنین نظرگاهی به

صورت فرهنگ درآید می‌تواند رازگشای بسیاری از مشکلات زمانه ما نیز باشد.

(۷) چنان‌که بیان شد، ابوحنیفه رأی را می‌ستود اما آن را تقدیس نمی‌کرد و

تقریباً از نخستین کسانی است که منطق انتقادی را وارد عرصه فقه کرد، چنان‌که

خود در فتاوی صحابیان با درنگ و گزینش و قرین احتیاط عمل می‌کرد.

اما درباره نظرگاه‌های فقهی تابعان کاملاً انتقادی برخورد می‌کرد و راه را در نقد

نظریات خود نیز باز می‌دید، چنان‌که از او روایت کرده‌اند که گفته است: «این

رأیی است که به آن رسیده‌ایم و بهترین قولی است که ما توانسته‌ایم به آن دست

یابیم. آنگاه اگر کسی دیگر قولی بهتر از این در میان آورد، قطعاً از ما به صواب

نزدیک‌تر خواهد بود». از این روایت به روشنی می‌توان به چند نکته مهم دست

یافت که به‌ویژه در روزگار ما باید مورد توجه قرار گیرد:

(الف) تعصبی به آرای خود نداشت و ملاک برای او مبنای استدلال بود؛

(ب) نقد را به‌صورت اصولی پذیرفته بود؛

(ج) جایگاه رأی را به‌عنوان حکمی که بر پایه ظن استوار است، به‌دقت بازمی‌شناساند؛ زیرا عدول از آن به نظرگاه

مستدل‌تر را آشکارا می‌پذیرفت؛

(د) راه را برای نقد آیندگان باز می‌گشود، و امروز روست پيروان مذاهب فقهی

مخلصانه خود را در معرض این داوری بزرگ قرار دهند.

(۸) استحسان به‌عنوان راهکار و نه یک منبع استنباطی؛ تا آن‌جا که این قلم درباره

استحسان در فقه حنفی پژوهش کرده‌ام بر این باور هستم که ابوحنیفه، رحمه‌الله،

برای دو هدف مهم قیاس را پذیرفته بود، نخست آن‌که از اعتراضات اهل

حدیث تا اندازه‌ای بکاهد و دیگر آن‌که در هر صورت قیاس تمرینی برای خرد

انسانی به‌شمار می‌رفت و می‌توانست در رشد رأی مؤثر باشد. اما قیاس را مطلق

نی‌پذیرفت و با وضع استحسان تا آن‌جا که می‌توانست امکان اعمال قیاس را محدود

ساخت؛ چنان‌که جصاص در شرح استحسان می‌گوید: «استحسان عبارت از

ترک قیاس و عمل به حکمی بهتر از آن است». (جصاص، الفصول فی الأصول: ۲۳۴/۴)

سرانجام از نگاه این قلم می‌باید بر این باور بود که با درک درست مبانی استنباط

فقهی امام ابوحنیفه از جهاتی که بیان شد، می‌توان حلقه ارتباط امام ابوحنیفه و

عقلانیت امروز را باز یافت. «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین».

منابع

- ابوحنیفه، نعمان بن ثابت؛ جزء عوالی الإمام أبي حنيفة؛ تخریج یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی و تحقیق خالد العواد؛ دمشق: دارالفور، ۱۴۲۲ق.
- اصفهانى، أبی نعیم احمد بن عبدالله؛ مسند الإمام أبي حنيفة؛ چاپ اول، ریاض: مکتبه الکوثر، ۱۴۱۵ق.
- الإمامی، صباح قاسم؛ من سيرة الإمام أبي حنيفة؛ کوپنهاک (دانمارک): مرکز فرهنگ اسلامی، [بی‌تا].
- الجزری، عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الأربعة؛ بیروت: شركة دارالأرقم، ۱۴۱۳ق.
- جصاص، احمد بن علی رازی؛ الفصول فی الأصول؛ چاپ دوم، کویت: وزارة الاوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۱۴ق./ ۱۹۹۴م.
- خطیب‌بغدادی، ابوبکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ چاپ اول، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد؛ سیر اعلام النبلاء؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- سرخسی، محمد بن احمد؛ شرح السیر الکبیر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
- الشکعة، مصطفى؛ الأئمة الأربعة؛ چاپ چهارم، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۴۱۸ق./ ۱۹۹۸م.
- الصمیری، ابوعبدالله حسین بن علی؛ أخبار أبي حنيفة وأصحابه؛ بیروت: دارالکتب العربی، [بی‌تا].
- کاسانی، علاء‌الدین ابوبکر بن مسعود؛ بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان؛ کشف المحجوب؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۷.